

«چرا شاه اسماعیل در چالدران باخت؟»

بررسی پاسخ ایرانیان عصر صفوی



• سنا لطفی

چکیده

جنگ چالدران (۹۲۰ ق) یکی از تعیین‌کننده‌ترین رویدادهای تاریخ ایران صفوی است و شکست شاه اسماعیل اول در برابر سلطان سلیم عثمانی، پیامدهای عمیقی در حوزه‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی ایران بر جای گذاشت. پژوهش حاضر با تکیه بر متن «عالم‌آرای صفوی»، به‌مثابه یکی از مهم‌ترین منابع روایی عصر صفوی، علل این شکست را از منظر مؤلف آن واکاوی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که نویسنده این اثر، عوامل شکست را در سه سطح تحلیل می‌کند: نخست، عوامل نظامی-تاکتیکی، از جمله فقدان توپخانه و مخالفت برخی سرداران با آغاز زود هنگام نبرد؛ دوم، عوامل فرهنگی-ایدئولوژیک، یعنی باورهای غلوآمیز قزلباشان درباره ماهیت مقدس شاه؛ و سوم، تقدیر الهی، که شکست را نه به‌مثابه پایان، بلکه به‌مثابه بیداری معنوی و تنبیه شاه از غرور تفسیر می‌کند. این رویکرد تفسیری نشان‌دهنده نگرش مؤلف به تاریخ‌نگاری دینی-اخلاقی است که در آن، شکست نظامی می‌تواند واجد معنای تربیتی و الهی باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی :

جنگ چالدران، شاه اسماعیل صفوی، عالم‌آرای صفوی، قزلباش، تاریخ‌نگاری، مشروعیت دینی، ایران، تاریخ ایران اسلامی.

یکی از جنگ‌های سرنوشت‌ساز و تراژیک تاریخ ایران، جنگ چالدران است که میان شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم اول عثمانی در دشت چالدران رخ داد. اختلافات مذهبی بین شیعه و سنی و البته رقابت سیاسی و مرزی بر سر تسلط بر مناطق، از عوامل دامن‌زننده به این جنگ بود. جنگ چالدران استعاره‌ای از شکست ظاهری است که در باطن خود پیروزی معنوی به همراه داشت. ارتش ایران ظاهراً شکست خورد، چون عثمانی‌ها توپ و سلاح گرم داشتند و قزلباش‌ها به نیروی ایمان و اعتقاد به علی (ع) و باور به قدرت شاه اسماعیل متکی بودند. آن روز اسماعیل جوان به همین نداشتن توپخانه باخت، اما از جان گذشتگی سربازانش در یاد تاریخ جاودانه ماند.

این نبرد، مانند تمام وقایع تاریخی، بازتابی در متون ادبی عصر خود نیز داشته است و برخی از آن‌ها از اسماعیل جوان به عنوان قهرمان شکست‌خورده یاد کرده‌اند. «عالم‌آرای صفوی» یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی مربوط به دوره صفویه است که در بخشی از آن، وقایع مربوط به جنگ چالدران گزارش شده است. تاریخ نخستین نگارش این کتاب به سال ۱۰۸۶ هجری قمری، یعنی زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی است، اما نویسنده آن مشخص نیست و در نسخ خطی موجود نامی از مؤلف آن به میان نیامده است. نسخه‌ای که امروزه از این کتاب در دسترس ماست، در سال ۱۳۵۰ ش، به کوشش یدالله شکری جمع‌آوری شده و به چاپ رسیده است. در این مقاله، قصد داریم علل شکست سپاه شاه اسماعیل در دشت چالدران را از منظر این اثر مهم عصر صفوی بررسی کنیم.

نخستین پرسشی که در این میان به وجود می‌آید، علل مربوط به آغاز جنگ است. اصلاً چرا چنین جنگ هولناکی میان ایرانیان و عثمانیان رخ داد؟

یکی از عللی که مؤلف «عالم‌آرای صفوی» برای دشمنی عثمانی‌ها با ایرانیان برمی‌شمرد، مربوط به اتفاقی است که پیش از جنگ چالدران در ایران و مناطقی از سرزمین عثمانی رخ داده بود و منجر به مقبولیت تام کلام شاه میان مردم این نواحی و اطاعت‌پذیری مطلق آن‌ها از امر او شده بود.



در چه فکر و در چه کار است که دید زمین را کردند و دفن کردند و شاه روز دیگر فرمود به علما و فضلا که خاک بریزند، شیخ علی عرب و قاضی زاده لاهیجی و میرشمس الدین و میرسید شریف و تمام علما و فضلا خاک بر سر آن ریختند و خدمت نمودند و قاضی زاده بجدر از همه کار می کرد. بعد از آن شاه عالم پناه بیرون آمد و سوار گردید و رفتند به شکارگاه و علما رفتند به جانب اردو و قاضی چلبی با خود گفت بیا و از این علما تحقیق کن و بگو که حاشا شماها علمای دین مبین حضرت پیغمبر آخرالزمان باشید، این چه عمل بود که الحال کردید؟ چون پرسید از یکی، گفت: هرگاه مرشد کامل امر کند و بفرماید، دیگر ما را چه کار است که ثواب و گناه او را بدانیم. پادشاه است و هر چه میفرماید میباید کرد. بعد از آن از صوفیان پرسید، همین جواب شنید؛ و از فضلا نیز معلوم کرد، ایشان نیز همین طریق گفتند؛ و از امرا نیز پرسید ایشان گفتند ما به فرموده و حکم شاه این کار کردیم. او در دل گفت که: ایشان طرفه جماعت بی باکی بوده اند! دلگیر و آزرده گردید، اما باز چندان می آمد تا شهریار از شکارگاه برگردد. چون روز سیم شد، رفتند به جانب اردو. (عالم آرای صفوی، ص ۴۸۰)

روشن است که سلطان عثمانی این میزان از مقبولیت و محبوبیت شاه شیعی ایران، که حتی در میان مردمان ساکن سرزمین عثمانی نیز نفوذ کرده بود را بر نمی تابد و در پی شکستن قدرت او بر می آید.

اما مؤلف این اثر در باب احوال جنگ چه می گوید؟ الحال که جنگ به هر دلیلی آغاز شده است، چه عامل یا عواملی منجر به آن شکست مهیب و سنگین و ترک برداشتن شیشه‌ی هیمنه‌ی غرور و اعتبار اسماعیل صفوی می شود؟

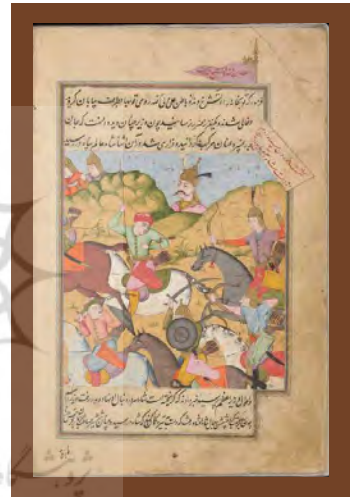
میان شلوغی دشت چالدران، شاه اسماعیل صفوی قصد تک‌روی نداشت. از منابع نیز این چنین به نظر می رسد که برای نظرات قزلباش‌ها احترام قائل بود و قبل از آغاز جنگ با آن‌ها مشورت کرده بود. اما طبیعی است که میان این جلسات، اختلاف نظر نیز وجود داشته باشد، خصوصاً اگر پای چند دستگی و غرور هم در میان باشد.

و از این جانب یاران صوفی و امرا و قزلباش نشستند به جنگی زدن. شهریار دریادل فرمود که: یاران! شما چه صلاح می بینید در جنگ من و قیصر؟ خان محمد استاجلو که حاکم دیاربکر بود، گفت: قربانت شوم، بسیار از عقل دور است که ما را با این هیجده هزار کس با قیصر جنگ کرد. اگر چنانچه کوچ کرده برویم به کوه نر کش و بوده باشیم تا دو ماه دیگر تمام سپاه خواهند آمد، و اگر احیاناً سلطان سلیم قیصر بماند اقلاً ما نیز هفتاد هزار کس ناچار داشته باشیم که با او جنگ روبرو توانیم کرد و اگر چنانچه خود رفت و لشکر را با سرداری در تبریز گذاشت، با این سپاه که الحال هستیم آن جماعت را از پیش برمی داریم و اگر چنانچه از تبریز بیرون آمد، جلای وطن می شویم و هر روز در هر جا که فرود می آییم بر سر ایشان می ریزیم و کوچ که می کند در سر کوچ می ریزیم بر سر سپاه قیصر. چون خان محمدخان استاجلو این گفتگو کرد، شهریار نگاهی به طرف دست راست کرد به جانب دورمش خان شاملو و گفت که: دیگر شما را حرفی هست یا همین بود؟ تو چه می گویی؟ بگو. دورمش خان رو به خان محمدخان کرد و گفت که: صد هزار حیف از این نامی که تو به عبث برآورده‌ای در میان مردم عالم، و دیگر آنکه من ترا جوانمردی می دانستم. قیصر روم چه وجود دارد که ما پشت به او کرده روی بگردانیم و دزدی کنیم. چرا همچو مردان مرد نزنیم خود را بر سپاه قیصر، اگر چنانچه از اوست اقبال از او خواهد بود و اگر انشاء الله خدای به مرشد کامل ما داد، از ما خواهد بود. چون دورمش خان این حرف گفت، نورعلی خلیفه گفت که: او راست می گوید و حق گفت دورمش خان. شهریار فرمودند که: آنچه نورعلی خلیفه و دورمش خان می گویند، همین است. پس شاه فرمود که: طبل جنگ به نوازش در آوردند. (عالم آرای صفوی، ص ۵-۴۸۴)

از این گذشته، به نظر مؤلف «عالم آرای صفوی» رسیده است که خودبینی، که از عادات ناپسند انسان است، در وجود شاه جوان ایران نیز رخنه کرده بود. زیرا او با تکیه بر پیروزی‌های سابق و ولایت علی (ع)،

خود را حق می دانست و به غفلت دچار شد.

اما چون قضا می خواست که شکستی شاه عالم پناه بخورد و دو وجه است این شکست او: یکی آنکه خودبینی کرده بود. دویم آنکه جماعت قزلباش نزدیک بود که همراه شوند و همیشه می گفتند که «حامی اوزی دور» یعنی که مرتضی علی-علیه السلام- است که آمده است. با هم اینچنین گفتگوها می کردند که چرا هرگز شکست نخورد و زخم به وجود شریف او نرسید. غرض وجهی چند گفته اند در شکست چالدران که به آن حضرت رسید. (عالم آرای صفوی، ص ۲-۴۹۱)



بنابراین، قضای الهی بر این قرار گرفت که شاه جوان ایران، که خودبین و مغرور شده بود، در یکی از جنگ های خود شکست بخورد تا خویشتن را عامل مستقلى در پیروزی ها نبیند و فاعلیت و عاملیت خداوند تبارک و تعالی را فراموش نکنند. همچنین، این ذهنیت غلوآمیز قزلباشان که شاه اسماعیل را علی مرتضی (ع) می دانستند، از میان برداشته شود. اما با این حال، باز هم امیدی برای بازگشت به آغوش خدا وجود دارد. بنا بر نقل و گزارش مولف در عالم آرای صفوی، در اواخر جنگ، ما شاهد مناجات تائبانه و اظهار پشیمانی شاه اسماعیل هستیم:

چون نیم فرسنگ دیگر رفت شهریار، رسید به سبزه زاری اما بسیار دلگیر و آزرده و هر مرتبه که جنگاه به خاطر شهریار می آمد، دلگیر و سراسیمه و با چرخ و فلک شروع به خطاب و عتاب بودند و نکردند که شکر واهب العطا یا بکنند، به جهت آنکه روزگار می خواست که او را از خواب غفلت بیدار و هشیار سازد و بداند که هر فرازی نشیبی دارد... شروع به مناجات کرد و بیدار و هشیار گردید و دانست که بد از بدتر بسیار می باشد و دم به دم انتظار آن داشت که... مبادا سر به خدمت سلطان سلیم قیصر ببرند که به فکر خود افتاد و شکر خالق جبار قهار کرده شروع کرد به مناجات و گفتند: خداوندا! تو دانا و توانایی، چون شکر تو نکردم در این جنگ گاه و توفیق از جانب تو طلب نمودم که مرا توفیق بدهی، بد کرده ام. خداوندا! الهی به عزت محمد و اهل بیت آن حضرت و دوازده امام عالی مقام-علیهم السلام- که مرا از این گرداب بلا نجات بده؛ و به تقصیر خود قایل و معترف شد. (عالم آرای صفوی، ص ۴۹۶)

آن روز برای اسماعیل و لشکریانش گران تمام شد و در پایان روز، با کوله باری از اندوه، حسرت، خستگی، نگرانی و ناتوانی به تبریز بازگشتند.

چون شهریار عالی مقدار رستم دل را دیدند گل آلود و تمام رخوت آن شهریار تا خود تمام در گل کشیده، به آن حال ایشان چون شاه را دیدند تمام بر خاک افتادند و احوال پرسیدند. آن حضرت فرمودند که: یاران! ما را عقده ای در پیش بود که به هلاک نزدیک و روزگار از من گذرانید الحمدلله والمئه به توفیق ابد که شکست ما همین بود. و برداشت آن سپاه را و به جانب تبریز راهی گردید. (عالم آرای صفوی، ص ۴۹۸)



نتیجه گیری

جنگ چالدران، که میان شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم اول عثمانی رخ داد، یکی از وقایع سرنوشت‌ساز و تراژیک تاریخ ایران بود که ریشه در اختلافات مذهبی و رقابت‌های سیاسی و مرزی داشت. از منظر «عالم‌آرای صفوی»، علل شکست ظاهری شاه اسماعیل، ترکیبی از عوامل انسانی و تقدیر الهی بود؛ از جمله نداشتن توپخانه و اتکای قزلباش‌ها به نیروی ایمان در برابر سلاح گرم عثمانی، تفرقه‌اندازی و اختلاف نظر در مشورت‌های جنگی و در نهایت، غرور و خودبینی شاه جوان پس از پیروزی‌های سابق و همچنین باورهای غلوآمیز قزلباشان درباره او. با این حال، این شکست، که توسط قضا مقدر شده بود، در باطن خود، پیروزی معنوی و بیداری شاه از خواب غفلت را به همراه داشت، به طوری که در پایان نبرد، شاه اسماعیل به تقصیر خود اعتراف کرد و با مناجات تائبانه، توفیق و نجات از گرداب بلا را از خداوند طلبید. این اثر تاریخی، در کنار گزارش وقایع، بر این نکته تأکید می‌کند که حتی شکست نیز می‌تواند به حکمت الهی، عاملی برای بازگشت به آغوش خدا و دوری از تصور استقلال خود در پیروزی‌ها باشد.

منابع

- ۱- عالم‌آرای صفوی (۱۳۵۰). به کوشش یدالله شکری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- فلسفی، نصرالله (۱۳۳۲). جنگ چالدران. تهران: چاپخانه دانشگاه.
- ۳- میرجعفری، حسین (۱۳۵۳). «تاجلی خانم زن ستیهنده چالدران». دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز (۱۱۲)، ۴۸۱-۴۶۸.
- ۴- رنجبر، محمدعلی و رحیمیان، محمدحسن (۱۳۹۶). «روایتی ایتالیایی از جنگ چالدران». جستارهای تاریخی، (۱۱۸)، ۱۵۶-۱۳۵.

*نگاره‌ی جلوس شاه اسماعیل در ماسیان نزدیک هرات و پذیرش یاران در جشن نوروز، اصفهان، حدود ۱۶۵۰م